

## محسن معینی

قرآن مجید بحری است که آبگیران هیچ گاه خشکش نتوانند ساخت و چشمه ای است که نوشندگان تمامی نتوانند کرد.

یکی از ابواب قرآن پژوهی، بحث امثال و تلمیحات قرآنی است که تاکنون در این زمینه کتب و مقالات متعددی از سوی قرآن پژوهان و دانشمندان علوم قرآنی نگاشته شده است. بسیاری از امثال و تلمیحات قرآنی نیز در کتب ادبی و بلاغی به گونه پراکنده هست که هنوز کم تر کسی درصدد جمع آوری و تدوین آن ها برآمده است.

از جمله مقالات زیبا در این موضوع، مقاله قرآن پژوه و ادیب بارع بهاءالدین خرمشاهی در شماره نخستین مجله گرانقدر و وزین بینات بود، که مشتاقان پژوهش و تحقیق را مفید واقع گشت.

از آن جا که قرآن به زبان عربی نازل گشته است، وجود تلمیحات و امثال قرآنی در محاوره عربی به مراتب بیش تر از زبان فارسی است. یکی از فرزندگان و دانشمندان ادبیات عرب که به جاحظ نیشابور لقب یافته است، ابو منصور ثعالبی نیشابوری (۳۵۰ - ۴۲۹ ق) صاحب تألیفات و آثار گرانقدر در موضوعات مختلف است.

یکی از آثار این اندیشور کتاب ثمارالقلوب فی المضاف والمنسوب است که در آن به جمع آوری مضاف و منسوب ها یا تلمیحات زبان عربی همت گمارده است.

موضوعات متنوع کتاب، خواننده را جذب مطالب زیبای آن می کند. یکی از ابتکارات کارهای ارزنده ثعالبی، گردآوری تلمیحات قرآنی در خلال دیگر موضوعات کتاب است.

نگارنده پس از جمع آوری تمامی تلمیحات قرآنی کتاب و ترجمه آن ها، گزیده ای از بهترین و دلنشین ترین تلمیحات قرآنی کتاب را با تحقیق از دیگر کتب و همراه کردن ابیاتی از شاعران پارسی گوی، به خدمت دانشیان و قرآن پژوهان عزیز تقدیم می دارد. امید است مقبول اهل نظر

گردد. در این جا لازم است از همفکری استاد خرمشاهی تشکر کنم. ترتیب ارائه تلمیحات بر مبنای حروف الفباست.

### احمر ثمود

خداوند متعال در آن جا که فرموده: اِذَا بُعِثَ اَشْقَاهَا (شمس / ۹۱ / ۱۲) (آن گاه که شقی ترین شان برخاست)، اشاره دارد به قدرین سالف که پی کننده شتر صالح است و به او احمر ثمود گویند. در زبان عربی در شقاوت و نحوست به آن مثل می زنند و می گویند: «اشقی من احمر ثمود».

عمار یاسر گوید: پس از غزوه ذات العشیره با رسول الله ﷺ بودیم که پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی ﷺ در حالی که بر روی خاک نشسته بود، رو کردند و فرمودند: یا اباتراب! می دانی چه کسی شقی ترین مردم است؟ حضرت علی ﷺ فرمود: یا رسول الله، مرا باخبر سازید. پیامبر فرمودند: اشقی الناس احمر ثمود الذی عقر ناقة الله واشقاهما الذی یخضب هذه (ووضع یده علی لحيته) من هذا (ووضع یده علی قرنه). یعنی: شقی ترین مردم، احمر ثمود است که ماده شتر خدا را پی کرد و از او بدبخت تر کسی است که محاسن تو را از خون سرت خضاب می کند.

از آن به بعد حضرت علی ﷺ هنگام اذیت و آزار صحابه، از آن سخن بسیار به میان می آورد و می فرمود: «ما یمنع اشقاه ان یخضب هذه من هذا»: چه چیزی شقی ترین مردم را مانع می شود که صورت مرا از خون سرم خضاب کند!

### بیت العنکبوت

خدای تعالی می فرماید: کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت (عنکبوت / ۲۹ / ۴۱). در زبان عربی امثال وارده درباره عنکبوت زیاد است چنان که گویند: «اغزل من عنکبوت» و درباره بیت العنکبوت نیز این مثل مأخوذ از قرآن را بسیار به کار می برند «اوهن من بیت العنکبوت»، که برای هر چیز سست و ضعیف به آن مثل می زنند.

خاقانی گوید:

اشکال به عنکبوت بگذار  
کز قوت حرام بایدش زیست  
مأوی گهش اوهن البیوت است

اقسوال به عندلیب بسیار  
از هندسه عنکبوت را چیست؟  
آن کس که حریف عنکبوت است  
مولوی بلخی نیز گوید:

ای تو را خانه چو بیت العنکبوت

چند دعوی دم و باد و بروت  
در عربی شعری است که می گوید:

انما الدنيا عناءُ

ليس للدنيا ثبوتُ

انما الدنيا كيبوت

نسجته العنكبوت

یعنی: دنیا سختی و رنج است آن را آرامشی نیست. دنیا مانند خانه ای است که عنکبوت آن را تنیده باشد.<sup>۲</sup>

### حمار عَزِيز

خدای متعال می فرماید: فاماته الله مائة عام ثم بعته قال كم لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك لم يتسنه وانظر الى حمارك ولنجعلك آية للناس (بقره ۲/۲۵۹): خداوند او را به مدت صد سال میراند. آن گاه زنده اش کرد و گفت: چند است که در این جا بوده ای؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز. گفت: نه، صد سال است که در این جا بوده ای. به طعام و آبت بنگر که تغییر نکرده است و به الاغت بنگر، می خواهیم تو را برای مردمان عبرتی گردانیم.

در محاوره عربی برای کسی که پس از خواری، عزیز شود، مثل می زنند. هنگامی که محمد بن عبدالله بن محمد بن عزیز، پس از خواری به وزارت رسید، صاحب بن عباد درباره او گفت: حمار عزیز ذاك لا ابن عزیز (او الاغ عزیز است و نه پسر عزیز). برخی از متعصبان در دوستی الاغ و گویندگان فضایل آن گفته اند: چه گونه دوست نداشته باشیم چیزی را که خدای تعالی بعد از مردنش و قبل از روز حشر آن را زنده کرده است! (و آن حمار عزیز است).

جاحظ از مقاتل بن سلیمان حکایت می کند: موسی علیه السلام به خضر علیه السلام گفت: کدام یک از چارپایان را بیش تر دوست داری؟ خضر علیه السلام گفت: اسب و الاغ را، زیرا آن دو از مرکب های پیامبران است. جاحظ گوید: اما اسب مرکب پیامبران اولوالعزم بود و به امر خدا برای حمل سلاح و جهاد با کافران تعیین شده بود. شتر مرکب هود علیه السلام و صالح علیه السلام و شعیب علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و الاغ مرکب خضر علیه السلام و عیسی علیه السلام بود.<sup>۳</sup>

مولوی گوید:

که پیوسیده است و ریزیده برت

هین عزیزا، درنگر اندر خرت

### حمالة الحطب

خداوند متعال در قرآن کریم برای ابی لهب و همسرش که در نهایت ذلت قرار داشتند، یک سوره اختصاص داده و جزو نادر مشرکانی ساخته که آن ها با ذکر نام شان به بدی از آن دو یاد کرده است.

خدای متعال درباره همسر ابی لهب می فرماید: **وامرأته حمالة الحطب** (مسد / ۱۱۱ / ۴). این زن، ام جمیل دختر حرب و خواهر ابوسفیان بود.

عرب در خسران به وی مثل می زند و می گوید: **اخسر من حمالة الحطب**: زیانکارتر از حمالة الحطب.

شاعر در این باره استشهداد زیبایی دارد:

جمعت شيئاً ولم تحرز له بدلاً  
لانت اخسر من حمالة الحطب<sup>۴</sup>

ترجمه: چیزی جمع کردی ولی آن را نگهداری نکردی، هرآینه تو از حمالة الحطب نیز زیانکارتری. خاقانی گوید:

حقیقت است که تبت یدا ابی لهب  
و ناصر خسرو نیز گوید:

بوهلب با زن به پیشت می روند ای ناصبی  
بنگر آنکه زنش را در گردن افکنده کنب

### خط الملائكة

از آن جا که خدای متعال در قرآن مجید فرشتگان را به نویسنده بودن توصیف فرموده: **کراماً کاتبین** (انفطار / ۸۲ / ۱۱). نیز: **ورسلنا لدهیم یکتبون** (زخرف / ۴۲ / ۸۰): رسولان ما نزد آن ها هستند و می نویسند. از آن جا که خط فرشتگان برای مردم قابل رؤیت و بنابراین قابل خواندن هم نیست. در کتابه از بدخطی و ناخوانا بودن گفته اند: **خط الملائكة**.

در این باره ابوالقاسم اصفهانی فقیه گوید: از ابامحمد یحیی بن محمد علوی شنیدم که می گفت: خط بد و ناخوانا بدین جهت به خط ملائکه تشبیه می شود که بدترین خط، خط رقم (نوعی از نقش و نگار مخطط است) است. چنان که خدای تعالی در قرآن چنین فرموده است: **کتاب مرقوم یشهده المقربون** (مطففین / ۸۳ / ۲۱). کتابی است نوشته که مقربان خدا در آن می نگرند<sup>۵</sup>.

### ذنب یوسف

آن گاه که برادران یوسف، او را در چاه انداختند، پیش پدر رفته و خون دروغین آغشته به پیراهن را به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ دریده است. **وجاؤا علی قمیصه بدم کذب** (یوسف / ۱۲ / ۱۸). در محاوره عربی کسی که به عمل زشت دیگری متهم شود و پیگرد شود؛ و در حقیقت ساحت او از آن عمل زشت بری باشد به گرگ یوسف تشبیه می کنند.

جاحظ گوید: روزی ابوعلقمه قصه پرداز می گفت: اسم گرگی که یوسف را درید و خورد رغمون یا حجون بود. به او گفته شد: اما گرگی یوسف را ندرید و آن خبر دروغ بوده است. او

گفت: پس این اسم گرگی است که یوسف را ندریده است! بنابراین، سزاوار است که این، اسم همهٔ گرگ‌ها باشد، چون هیچ گرگی یوسف را ندریده<sup>۶</sup>.

این تلمیح را سعدی، بسیار زیبا در شعر خویش آورده است:

در کوی تو معروفم و از روی تو محروم      گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده  
انوری نیز گوید:  
به خون زرق مرا پیرهن بیالودند      وگر نه پاک‌تر از گرگ یوسفم زگناه

### ریح یوسف

چون یعقوب علیه السلام بوی یوسف به مشامش رسید فرمود: انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون (یوسف / ۱۲ / ۹۴)

اگر دیوانه‌ام نخوانید، بوی پیراهن یوسف می‌شنوم.

مثل می‌زند به آن چیزی که بوی آن همه جا را فراگرفته و از این بوی، به خود آن پی می‌برند. حکایت است روزی آدم بن عمر بن عبدالعزیز اجازه ورود بر یعقوب بن ربیع خواست که به می‌گساری درنشسته بود. یعقوب دستور داد، اسباب می‌گساری را به سرعت مخفی کنند. آن‌گاه اجازه ورود داد. او وارد شد و اندکی بعد گفت: «انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون!» یعقوب خندید و شرمنده شد و پشیمان گشت<sup>۷</sup>.

صایب در این زمینه گوید:

زیوسفی که تو را در دل است بی‌خبری      وگر نه هر نفسی بوی پیرهن دارد  
سعدی (علیه الرحمة) در گلستان آورده است:  
یکی پرسید از آن گم‌گشته فرزندان      که ای روشن روان پیر خردمند  
زمصرش بوی پیراهن شنیدی      چرا در چاه کنعسانش ندیدی  
بگفت: احوال ما برق جهان است      دمی پیدا و دیگر دم نهران است  
گاهی بر طارم اعلی نشینیم      گهی تا پیش پای خود نبینیم

### سنة الحمار

خدای سبحان در قرآن قضیه‌ای نقل می‌فرماید که بر پایه گزارش برخی روایت‌ها دربارهٔ عزیر پیامبر بوده است. در قسمتی از آن آیه آمده است: فأماه الله مائة عام ثم بعته قال کم لبثت قال لبثت يوماً او بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك لم يتسنه وانظر الى حمارك ولنجعلك آية للناس.

(بقره / ۲ / ۲۵۹)

خدا او را به مدت صد سال میراند. آن گاه زنده اش کرد و گفت: چه مدت در این جا بوده ای؟ گفت: یک روز یا بخشی از روز. گفت: نه، صد سال است که در این جا بوده ای. به طعام و آب بنگر که تغییر نکرده و به الاغت بنگر. می خواهیم تو را برای مردم عبرتی گردانیم. به همین جهت عرب رأس هر مائه (سر صد سال) را سنة الحمار گوید<sup>۸</sup>. به مروان بن محمد نیز «مروان الحمار» گفته شده. زیرا مدت پادشاهی بنی مروان با او به صد سالگی رسید. ابی نصر عتبی گوید: یکی از ادیبان ظریف را الاغ پیری برای خریدن عرضه کردند، چون الاغ پیر را دید، گفت: «آری هذا الحمار ولد قبل سنة الحمار!» «می بینم که الاغ قبل از صد سال است که به دنیا آمده» کنایه از این که بیشتر از صد سال دارد<sup>۹</sup>.

### صاعقه ثمود

در قرآن مجید آیات متعددی به صاعقه ثمود اشاره کرده است. در یکی از آنها خدای متعال فرموده:  
 واما ثمود فهديناهم فاستجبوا لعمى على الهدى فأخذتهم صاعقة العذاب الهون بما كانوا يكسبون  
 (فصلت / ۱۷/۴۱)

قوم ثمود هدایتشان کردیم و آن ها کوری را از هدایت بیشتر دوست می داشتند تا آن که به خاطر اعمالی که می کردند صاعقه عذاب خوارکننده آن ها را فرا گرفت.

تازیان، هلاکت و نابودی را به صاعقه ثمود یا ریح عاد مثل می زنند.

جمعی، حجاج را باقیمانده قوم ثمود خواندند. او به منبر رفت و در خطبه اش چنین گفت:  
 «آیا می پندارید من از باقیمانده قوم ثمود و حال این که خدای تعالی می فرماید: و ثمود فما ابقي (نجم / ۵۲/۵۳) پس هرآینه شما دروغ گفته اید!

### قمیص یوسف

می دانیم که داستان حضرت یوسف علیه السلام تنها داستان قرآنی از پیامبران است که تمام آن در یک سوره آمده است و در دو سوره دیگر (انعام و مؤمن که نام ایشان در آن ها آمده است) از داستان آن حضرت سخنی به میان نیامده است.

خدای متعال در داستان یوسف علیه السلام از سه پیراهن برای آن حضرت سخن گفته و این سه پیراهن در زبان عربی، هر یک موضعی از ضرب المثل و تشبیه و لطیفه را به خود اختصاص داده اند.

اولین پیراهن جایبست که برادران یوسف نزد پدر برگشته و گفتند: انا ذهبنا نستبق وتركنا يوسف عند متاعنا واكله الذئب.  
 (یوسف / ۱۷/۱۲)

ما به اسب تاختن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خود گذاشته بودیم، گرگ او را خورد. پدر

به آنها گفت: پیراهن او را نشانم دهید. و جاؤا علی قمیصه بدم کذب. (یوسف / ۱۲ / ۱۸)  
 پس آن گاه که پیراهن به خون آغشته را که پاره نشده بود به پدر نشان دادند، پدر گفت: به خدا قسم گرگی از این مهربانتر و با مداراتر ندیده‌ام. پسر مرا خورده ولی پیراهنش را پاره نکرده است! پیراهن دوم، آن است که از پشت پاره شده بود: واستبقا الباب وقدت قمیصه من دبر (یوسف / ۱۲ / ۱۸)

هر دو به جانب او دویدند و زن جامه او را از پس بدرید.  
 در این باره، ابی الحارث جمیز، نادره زیبایی دارد. او را در پیراهن پاره ای دیدند به او گفتند: آیا محمد بن یحیی تو را لباس نمی پوشاند؟ گفت: اگر او را خانه ای پر از سوزن باشد و یعقوب علیه السلام و همه انبیاء و ملائکه شفیع شوند و بهشت را برای او ضمانت کنند تا این که از او یک سوزن برای پیراهن یوسف علیه السلام که از پشت پاره شده بود، عاریه بگیرند، هرگز نمی دهد. با این حال چه گونه مرا لباس پوشد؟! و اما پیراهن سوم؟ پیراهنی است که چشمان نابینای پدر را درمان کرد: اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً.... (یوسف / ۱۲ / ۹۳)

این جامه مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد... .

در این زمینه ابوطیب متنبی گوید:

کأن کل سؤال فی مسامعه  
 قمیص یوسف فی اجفان یعقوب ۱۱  
 حافظ گوید:

پیراهنی که آید از او بوی یوسفم  
 ترسم برادران غیورش قبا کنند  
 امیر معزی گوید:

بوی پیراهن یوسف چو به یعقوب رسید  
 دل او شاد شد و دیده او گشت بصیر  
 استاد و پدر شعر فارسی - رودکی - چه زیبا به این تلمیح اشاره کرده است:

نگارینا، شنیدستم که گاه محنت و راحت  
 سه پیراهن سلب بوده است، یوسف را به عمر اندر  
 یکی از کید شد پر خون، دوم شد چاک از تهمت  
 سوم یعقوب را از بوی روشن کرد چشم تر  
 رخم مانند بدان اول، دلم مانند بدان دوم  
 نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

## کذب الدلال

خدای تعالی در جریان داستان حضرت آدم علیه السلام از قول ابلیس به آدم علیه السلام ذکر می کند: هل ادلك علی شجرة الخلد وملك لایلی.  
 (طه / ۲۰ / ۱۲۰)

آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟  
 می دانیم که این راهنمایی و معرفی درخت به عنوان درخت جاودانگی، خبری دروغ بود و

آدم علیه السلام را جاوید و ماندنی نکرد و او را به ملکی زوال ناپذیر رهنمون نگشت .  
در زبان عربی مثالی است که می گویند: «ان امر الدلال لا یتمشی الا بالکذب» «دلال جز با دروغ کارش پیش نمی رود» و یا مثلی است که «لکل احد رأس مال ورأس مال الدلال الکذب» هر فردی سرمایه ای دارد و سرمایه دلال دروغ است، بدین جهت ابلیس با دروغ خود در ردیف اولین دلالان قرار گرفت!۱۲

### کلب اصحاب کهف

خدای متعال در قرآن از آن چنین یاد نموده است: و کلبهم باسط ذراعیه بالوئید (کهف/۱۸/۱۸)  
سگشان بر در غار دو دست خویش دراز کرده بود. و نیز می فرماید: و یقولون سبعة ثامنهم کلبهم.  
(کهف/۱۸/۲۲)

می گویند هفت تن بودند و هشتمینشان سگشان بود.  
در لغت عرب برای کسی مثل می زنند که همراه شود و اصلاً جدا نگردد. آن گاه که معتصم، هشتمین خلیفه بنی عباس شد، دعبل خزاعی در هجو او چنین سرود:

ملوک بنی العباس فی الکتب سبعة  
ولم تأتفانی ثامن لهم کتب  
کذلک اهل الکهف فی الکهف سبعة  
کسرام اذا عسّدا و ثامنهم کلب

«پادشاهان بنی عباس را در کتاب ها هفت نفر آورده اند و از هشتمین آن ها نوشته ای به ما نرسیده.» «همچنین اصحاب کهف در غار هفت نفر بزرگوار بودند و هشتمین آن ها سگشان بود.»  
ابودلامه به سعیدبن سالم نامه ای نوشت و از قرض داری که مداوم همراه او بود چنین شکایت کرد:

اذا جئت الامیر فقل سلام  
علیک ورحمة الله الرحیم  
واما بعد ذاک فلی غریم  
من الاعراب قبح من غریم  
غسریم لازم لفناء داری  
لزوم الکلب اصحاب الرقیم<sup>۱۳</sup>

«آن گاه که نزد امیر رفتی پس بگو: سلام و رحمت خدای مهربان بر تو باد»

«اما بعد، مرا طلبکاری است از بادیه نشینان که زشت تر از هر طلبکار است»

«طلبکاری که - مانند سگ اصحاب کهف - مرا تا خانه ام همراهی می کند»

عطار گوید:

زآستان تو صد شیر چون تواند کرد  
به سنگ چون سگ اصحاب کهف دور مرا

سعدی نیز گوید:

ای که به یاران غار مشتغلی دوستکام  
غمزده ای بر درست چون سگ اصحاب غار

و انوری گوید:



خصم بدعهدت که کهف ملک را هشتم کس است  
گر کند خدمت همش جُل باد و هم ساجور باد

## کید النساء

برخی از گذشتگان گفتند کید و مکر زنان از کید و مکر شیطان بزرگ تر است، زیرا خداوند فرموده است: **ان کید الشیطان کان ضعیفا** (نساء / ۴ / ۷۶) «همانا مکر شیطان ناچیز است» و حال این که در جای دیگر فرموده: **ان کید کن عظیم** (یوسف / ۱۲ / ۲۸) «مکر شما زنان مکاری بزرگ است». اگر کسی بگوید: این کلام را خدای متعال از جانب خویش نفرموده، بلکه از دیگری حکایت سخن کرده است. گوییم: درست است همانطور که شما می گویند، ولی کلام اگر منکر و غیر قابل قبول باشد خدای تعالی آن را انکار و نفی می کند و اگر سخن معیوب باشد عیب آن را بازگو می کند ولی از آنجایی که قرآن آن را ذکر کرده و هیچ ردّ و انکاری از آن به عمل نیاورده سخنی است که خدای تعالی آن را تأیید نموده است<sup>۱۴</sup>.

## ناقة الله، ناقة صالح

پروردگار متعال در قرآن می فرماید: **ناقة الله وسقياها** (شمس / ۹۱ / ۱۳) «ماده شتر خدا را با آبخورش واگذارید».

بدیهی است که شتر و غیر شتر از حیوانات گرفته تا دیگر مخلوقات همه و همه از آن خداست اما از آنجایی که خدای تعالی این شتر را نشانه و معجزه پیامبرش صالح علیه السلام قرار داده آن را در قرآن به نام خویش اضافه نموده و به خویش نسبت داده است. آن گاه که کسی بخواهد خود را بی گناه جلوه دهد یا این که از جرم خویش بکاهد، می گوید: «انی لم اعقر ناقة صالح» یعنی «شتر صالح را که بی نکرده ام». از تمثیل های ظریف در این زمینه داستانی است که مدائنی نقل می کند:

عبدالله بن ابی ثور، والی مدینه، روزی در خطبه اش گفت: ای مردم تقوی پیشه کنید و توبه کنید و گناهی را کوچک مپندارید چرا که خدای تعالی امت بزرگی را به خاطر شتری که قیمت آن سیصد درهم بود هلاک کرد. از آن پس او را قیمتگذار و نرخگذار شتر نامیدند و زیر او را عزل کرد<sup>۱۵</sup>.

در این زمینه مولوی تلمیح زیبایی دارد:

ناقه صالح به صورت بُد شتر  
از برای آب جو خصمش شدند  
خاقانی نیز گوید:

ناقه صالح از حسد مکشید  
بنساء وقعه جمل منهید

## نخله مریم

خدای متعال در قصه مریم می فرماید: آن گاه که مریم را درد زاییدن گرفت خود را به سوی تنه درخت خرما می کشانید و گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و از یادها فراموش شده بودم. و خدای متعال به او چنین می فرماید: وهزی اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنياً (مریم / ۱۹ / ۲۵) «نخل را بجنبان تا خرماي تازه چیده براي فروريزد».

ابن سمرکه گوید: از امثال عرب است که می گویند: «اعظم بركة من نخلة مریم» صاحب المسالك والممالک، آن درخت را در بیت اللحم دانسته است که بیش از هزار سال است که قطع شده است. قول شاعر در این زمینه بسیار زیباست:

الم تر ان الله اوحى لمریم  
ولو شاء ان تجنيه من غيره هزه  
وهزی اليك الجذع تساقط الرطب  
جنته ولكن كل شيء له سبب<sup>۱۶</sup>  
«آیا ندیدی خدای متعال به مریم وحی کرد که نخل را بجنبان تا خرماي تازه براي فروريزد».  
«اگر می خواست که بدون جنبانیدن خرما فروريزد، می توانست، لکن برای هر چیزی سببی  
قرار داده است».

خاقانی گوید:

سخن بر بکر طبع من گواه است  
و نیز همو گوید:  
چو بر اعجاز مریم نخل خرما  
که نخل خشک پی مریم آورد خرما  
زبان بسته بمذح محمد ﷺ آرد نطق  
سعدالدین وراوینی گوید: «در اظهار خوارق عادت، صفت نخله مریم اعارت کرده».

۱. ثمارالقلوب فی المضاف والمنسوب، ثعالبی، دارالمعارف مصر، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، ص ۷۹.
۲. ثمارالقلوب، ص ۴۳۲.
۳. ثمارالقلوب، ص ۵۹، ۳۶۵. نیز بنگرید به: جاحظ، الحيوان / ۷، ص ۲۰۴.
۴. ثمارالقلوب، ص ۳۰۲.
۵. ثمارالقلوب، ص ۶۳.
۶. ثمارالقلوب، ص ۴۶، الحيوان / ۴، ۴۷۸. نیز بنگرید به: ابن الجوزی، اخبار الحمقى والمغفلين، دارالکتاب العربی، ص ۱۴۷.
۷. ثمارالقلوب، ص ۵۰.
۸. ثمارالقلوب، ص ۳۷۲ و نیز بنگرید: خواند میر، تاریخ حبيب السیر / ۲، ص ۷۰، س ۸.
۹. ثمارالقلوب، ص ۳۷۲.
۱۰. ثمارالقلوب، ص ۸۰.
۱۱. ثمارالقلوب، ص ۴۶.
۱۲. ثمارالقلوب، ص ۲۴۴.
۱۳. ثمارالقلوب، ص ۳۹۲.
۱۵. ثمارالقلوب، ص ۲۹ و ۴۵ و نیز اخبار الحمقى والمغفلين، ص ۱۰۸.
۱۶. ثمارالقلوب، ص ۵۹۰.